

(مآثر الامراء) [۶۹۳] (باب الاميم)

چندسے معسکر والا ہوں) بعزم تسخیر قلعہ کندانہ رکضت نمود [احوال و ائصال در بہادر گتہ گذاشتند . و بخشی الملک میرزا صدر الدین محمد خان (کہ بعنايت سلطاني ہدایہ دو ہزار و پانصدی ہشت صد سوار (سیدہ ہوں) باضافہ پانصدی دو صد سوار بمنصب سہ ہزاری ہزار سوار و فیل کامیاب دولت گردیدہ بمحافظت بنگاہ رخصت یافت . و در سال چہل و ہشتم از انتقال روح الملک خان ثانی غایبانہ بہ خدمت بخشیکری دوم مقرر گشتہ از بنگاہ طلب حضور گردید . و بعد فتح واکن کیرہ بافروزی پانصدی دیگر مرتبہ افزا شد . *

پس از واقعہ ناگزیر خلد مکان بہمراہی محمد اعظم شاہ شتافت . و در جنگ بہادر شاہ [چون اعظم شاہ کشتہ گشت اکثر امرای خلد مکانی و والا شاهی با بہادر شاہ موافقت بلکہ مسابقت نمودند . و معدومہ از میان بدر رفتند . مگر خان مذکور (کہ زخمی بر داشتہ در معرکہ ماند) چون شرف یاب ملازمت بہادر شاهی گردید [بہ بحالی خدمت سابق و منصب پنج ہزاری و خطاب حسام الدولہ

(۲) نسخہ [ج] احوال و ائصال و بنہ و بار الخ - (۳) در [مآثر المکیری]

دو ہزار و پانصدی ہشتصد سوار ہوں - پانصدی دو صد و پنجاہ سوار اضافہ

(باب المیم) [۶۹۴] (مآثر الامراء)

• پیرزا شاهنواز خان مغربی رایت بلذد نامی زافراخت - و در
 کمال اعزاز و احترام می گذرانید - و (چون در سواد
 لامور شاه صاحب فضل و حلم بهادر شاه بخلد برین منزل
 گزید - و اخلاف اربعه سلطنت بانترام خلافت کمر کین توزی
 وصف آرائی با یک دیگر چست بستند) هر یک از امرای^(۲)
 پادشاهی با هر که از پادشاهزادهها ربط و اخلاص داشت رفاعت
 او اختیار نمود - خان مذکور بعظیم الشان متوسل بود -
 پیش از جنگ دو سه روزی (که ایام بحران و آشوب بود)
 مومی الیه از نزد شاهزاده مذکور برگشته از نزدیکی دایره
 جهان شاه می گذشت - مردم او بغلط ناگهانی بر سرش
 ریخته پاره پاره کردند - و بقوله روز جنگ (چون کار
 عظیم الشان بانصرام رسید) خواست به شاهزاده جهانشاه
 پیوندن - دران حیص و بیص مردم بگمان او را زیر شپه تیر
 گرفتند - هر چند فریاد زد که من اراده جنگ ندارم کس
 نشنید - برفیلش برآمده حربه ها زدند - مرد بی سون و گزند
 بود - و بسیار ضعیف بنیه - کم خوری و کم طعامی او مشهور
 است - گویند برای او در یک دراج قدری کباب و قدری
 پلاؤ و قدری فلیه طیار می کردند - در سیر خوردن بقدر
 ماشه ها افزوده چون بچند توله رسید ثقالک آورد *

(۲) نسخه [۱] یک دگر - (۳) در نسخه [ج] لفظ [هر یک از] نیست .

(مآثر الامراء) [۶۹۵] (باب الميم)

* مکرم خان میر اسحاق *

دوہین خلف شیخ میر است - حسن عقیدت و کار طلبیہای آن مبارز بصالت نشان آنہمہ دل نشین عالمگیر پادشاہ بود کہ بیک نیکو خدمتی (کہ در مباحثی جلوس از جان عزیز خود را بکار ولی نعمت اینار نمود) حقے عظیم بر ذمہ خود بر شمرده اخلاص را مشمول انواع الثقات و تربیت گردانید - مشہور است کہ اینہا را پادشاہ صاحبزادہ می گفت - ازین بود کہ این الثقات مغروران با آقا ہم ناز خانہ زادی می فروختند - و بمزاج زمانہ پی نبرده از بے نیازی سر بکسہ فرود نمی آوردند - و غیر از گوشہ نشینی و انزوا بکسہ نساختند - بالجملہ میر اسحاق بمنصب عمدہ و خطاب مکرم خان سرافرازی یافت - و بداروغگی بندهای جلو عزت اندوخت - و در سال ہیجدهم (کہ گل زمین حسن ابدال معسکر پادشاہی بود) خان مذکور با برادر خودش شمشیر خان محمد یعقوب و فوجے شایستہ بہ تذبہہ افانڈہ مامور گردید - خان مزبور از سمت کتل خابوش (۵)

(۴) نسخہ [ج] بر ذمہ خود شمرده - (۳) در [مآثر عالمگیری] - مکرم خان با برادر خود شمشیر خان محمد یعقوب با فوجے شایستہ مامور گردید - کہ از سمت کتل خابوش بہ تذبہہ افانڈہ پردازد - (۴) نسخہ [ج] خرد - و در [بعضی نسخہ] خرد - (۵) نسخہ [پ] خابوش - و در [بعضی نسخہ] جانرش *

(باب المیم) [۶۹۶] (مآثر الامراء)

در آمده مکرر با غنیم نبرد [را گشت - و اکثر آنها را اسیر
 و مواظب آنها را بے سپر ساخت - روزے شورش انگیزان اول
 خود را نمودار کردند - از ازانها شماره بر نداشته بیدمحابا
 خود را بر غنیم زد - و فیروزمند گردید - دین اثنا
 دو فوج سنگین (که دو طرف کمر کوه کمین کرده بودند)
 حمله آور شدند - و فراوان کوشش و کشش از طرفین
 بظهور رسید - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر
 پای ثبات افشوده با جمعی کثیر راه فنا پیدودند - و
 بیشتر از بے آبی و راه نیابی بیابان مرگ گشتند - مکرر
 خان با برخی به رهنمونی واقفان آن سرزمین خود را نزد عزت
 خان تھانه دار باجور رسانید - مومی الیه قدم او را گرامی
 داشته بانواع موافقت و دلداری پیش آمد - و حسب الحکم

(۲) در [مآثر عالمگیری] روزے شورش انگیزان اول خود را اندک نمودار
 کردند - خان ازانها شماره بر نداشته بے صحابا خود را بر غنیم میزدند - نخست
 فیروزمند میگردد - سپس دو فوج نامعدود (که دو طرف کمر کوه پنهان بودند)
 بر حمله آور میشوند - فراوان کوشش بظهور می رساند - شمشیر خان و میر عزیزالله
 داماد شیخ میر بچشمش رگ نپرت پای ثبات محکم می کنند - و مردانه شربت
 واپسین می نوشند - و جمع کثیر با هر دو رفیق میشوند و اکثر سوار و پیاده از
 بے آبی و هیچ طرف راه نیابی بیابان مرگ میگردند - شکست فاحش رو میدهد -
 مصیبت سخت بر خرد و بزرگ میگردد - مکرر خان با زندگی نصیبان دیگر
 برهنائی واقفان آن سرزمین خود را بعزت خان تھانه دار باجور می رساند •

(۳) نسخه [ب] دانسته - (۴) نسخه [ج] موافقت •

(مآثر الامراء) [۹۹۷] (باب العیون)

در آن حضور ساخت - و در سال بیستم از تغیر عبد الرحیم خان بداد رنجگی گرز برداران مراعتبار بر افراخت - و در سال بیست و سیوم بوقت معاودت از اردیپور زانا بصوب اجپور مشارالیه به تنبیه مفسدان طرف بدهنور متعلقه چیتور رخصت شده بعطای فیل کامیاب گردید - پستور بنا بر جهت مورد عتاب گشته چندک از دولت کورنش مهجور ماند - و بتازگی در سال بیست و ششم بادراک ملازمت نامیه سعادت بر افروخت - و بحکومت لاهور تعیین گشت - و در سال سی ام عزل یافت - و پس ازان بصاحب سوبگی ملتان کمر عزیمت بر بهت - و بعد ازان باز بنظم سوبه لاهور معین گردید - و در سال چهل و یکم معزول گشته استعفاى نوکوی نموده در دار الخلافه منزوی و موظف گردید *

در سال چهل و پنجم بشوق ملازمت در مقامات کهتانون (که در نزدیکیهای قلعه پرناله است) بحضور رسیده روزی چند مشمول مراسم خسروانی بود - (چون مزاج طرفین بے نیاز و باهم ناساز افتاده از هیچ جانب تکلیف بهمان نیامد) عنان مراجعت بگوشه انزوا یافت - و ازان باز در دار الخلافه طرح اقامت ریخته بفرامخت و آسودگی می گذرانید - و از اندوختهها حویلی و دککین خرید - خرجه هم

(باب المیم) [۶۹۸] (مآثر الامرا)

داشت - و خالی از کمال نبود - خود را موفی می گرفت -
 و همه ارست می گفت - و درین امر مبالغه می نمود -
 نواب آصف جاه (که در عهد بهادرشاه روزه چند در
 دارالخلافه گوشه نشین بود) خود می فرمود - دران آران
 بخدمت مکرم خان رفته استغاده میگردد - در زمان محمد
 فرخ سیر بسیر عدم قدم برداشت - لارند بود - عبید الله
 خان نامی متبذای او مشهور است - سید حشمت الله
 خان (که درین ایام از جانب آصف جاه بوکالت دربار
 پادشاهی متعین است) پسر ارست *
 [چون اکثر بطالت به موهی و کیمیا درستی می کشد -
 و بسیار دیده شد که این شغل سراپا امید در رفع بیکاری
 اثر دارد] مکرم خان هم ازین سودا خالی نبود - در اواخر
 عهد خاندان طرفه راتعه داد - که از سوانح بعرض
 پادشاه هم رسید - و خواص خان در تاریخ خویش آورده -
 که من از شخصی (که از جانب محمد یار خان ناظم
 دهلی جهت تحقیق این خبر نزد مکرم خان رفته و
 زبانی خودش امضا نموده) شنیدم - چون خالی از اعتماد
 نبود ثبوت می افتد - پس ازان (که خان مذکور بتلاش
 کیمیا شهرت گرفت - و کارخانه دستکاری گرم گودید) فقیرت

(۴) نسخه [چ] سوانح نگاران *

(مآثر الامراء) [۶۹۹] (باب الميم)

مرئاض مشايخانه سر و شکل آمد - و براسني و لے نيازي
خون زا را نمود - و نهايت باحتياط ظاهر کرد - که من مرید
قدرة الواعين زبدة العارفين حضرت غوث الثقلين ام - و بعلم
منعمت مبشر شده ام - و هانورم بتعليم شما - و بفریب کاری
(چندان انسانه و افسون دمید - و بهزوري مکرر قدرے طلا را
با دستکاري در چند بنظر در آورد) که مکرم خان بوی
گروید - و هر چند درین مدت تکلیف و تواضع میکرد اصلا
اعتنا ندي نمود - و از جميع تنعمات محترز بوده بمقدار که
از چیزهای سهل بعند داشت - و هرگاه ذکر تعليم بمیان
مي آمد بروز رخصت مي انداخت - تا آنکه روزے گفت
دیگر بسیار کلان آوردند و تا دهنش یک ته اشرفي
و یک ته پل سیاه بالای هم چیدند - و بگل حکمت گرفته
آتش بر افروخت - چون ثلثی از شب گذشت آوازے مهیب
ازان دیگ بلند شد - آن غدار دست افسوس برهم زده
گفت خیل نقصان بعمل راه یافت - بویختن خون کودک
سیاه چرده جبر و اصلاح آن میشود - مکرم خان گفت چگونه
مجاز سفاک خون ناحق توان شد - از سر باید گرفت -

(۲) نسخه [۱] من مرید حضرت غوث الثقلین ام - (۳) نسخه [ب]

پیشرو شده ام - (۴) نسخه [۱] منعمات - (۵) نسخه [ب] پل سیاه -

(۶) نسخه [ج] باید گذشت •

(باب المیم) [۷۰۰] (مآثر الامرا)

فقیر بهم برآمده گفت از شما می شود^(۲) - چند اشرفی را
گرفت و بیرون رفت - و بعد در ساعت طفلی گرفته آورد -
و بدست خود بر حلق از کاردی رانده قطره چند از خونش
بر آتش ریخت - صدا فرر نشست - و آن مذبوح را بر
خس و خاشاک بر تافت - زمانه نگذشت که مردم کوتوال با
مشعل و غوغا رسیده بوقها با آواز در آوردند - که فقیر دزد
طفل بیچاره را همین ساعت برداشته درین کوچه آمده و
ازین خانه در گذشته - آنرا گرفته بدهید که مادر و پدر آن^(۳)
مظلوم بے طاقتی می نمایند - مکرم خان مضطر گردیده از
توس بدنامی هر چند بزر خطیر تطبیع می نماید دست از
شور و غوغا و تقاضا بر نمی دارند - و آن محکمال نیرنگ ساز ابرام
دارد که چرا زر میدهند - مرا حواکه نمایند - چه خواهند کرد -
و بعد اللّٰهیا و اللّٰهی آن شعبده باز خود برآمده گفت -
اینک حاضرم - پیاده دست و پایش بسته سیلی زنان بودند -
مکرم خان در زیر درخت (چکنم)^(۴) نشسته گاه انگشت
حیرت بدهن دارد و گاه دست ندامت بدندان میگذرد -
همین که سپیده صبح دمید کسی را پیی استفسار احوال فقیر
فرستاد - اصلا ازان هنگامه نشان فیافت - از اهل محله جویان

(۲) همچنین در هر سه نسخه - (۳) نسخه [۱ - ب] بدهند - (۴)

همچنین در هر سه نسخه .

(مآثر الامراء) [۷۰۱] (باب الميم)

و پرسای شدند . هیچ کس چیزی نگفت . ازان مذبح خبر گرفتند . نیافتند . حیرت بر حیرت می افزود . بهتر آتش دیگ سرد نموده چون کافتند بجای اشرفی سنگریزه یافتند . هر که از خان مذکور می پرسید میگفت بهای تماشا بود که از دیدم *

(۲)
* میر ویس غلزی *

غلزی قوم سمک از افغانه - اینها در نواح زمیدار سکونت دارند - در سلطنت شاه سلطان حسین صفوی (که گوگین خان والی گرجستان پیکار بیگانه قندهار بود)^(۳) گرجیه بهراهی از سمک تسلط بر افغانه دراز کردند - میر ویس (که رئیس قوم خود بوده) ببارگاه شاهی بذاتر ظلم و فریاد شتافت - چون مزاج شاه قسمه حلیم و صایم افتاده بود که شب و روز جز صحبت علماء کاره نداشتن - از سیاست (که لازمه ریاست است) دست بردار گردیده خونی را بمدعی نمی سپرد - و دیمک قصاص از سرکار خود می داد - لهذا سستی عمل باندهاب هیبت از قلوب راه یافته هیچ کس مطارعت احکام شاهی نمیکرد تا بدان دیگران که پردازد - لهذا میر ویس بمشاهده این احوال راه مکه معظمه (زَادَهَا اللَّهُ كَشْرِيْفًا) پیش گرفت - و پس از معارفت از انجا بوطن رسیده در

(۲) در [تاریخ ایران] غلزیائی - (۳) نسخه [ب] برجستان *

(باب المیم) [۷۰۲] (مآثر الامرا)

صدد نابو بوده در سنه (۱۱۲۰) هزار و یک صد و بیست
 هجری هنگامه (که گرگین خان بقصد تنبیه کاکری در مقام
 ده سنج بیرون قندهار بود) برو ریخته اسیر گردانیده کارش
 باتمام رسانید . و در قندهار مستقل شده عرضداشت با
 کلید طلا پیش خلد منزل ارسال داشت . و اظهار (سوخ
 نمود . پادشاه مزبور] که خواهش موافقت پادشاه ایران
 داشت . و برای رفع کدری (که ما بین خلد مکان و شاه
 عباس ثانی بنابر نا رسائی تربیت خان ایلچی هندوستان
 (۲)
 بهمان آمد) توطیه ها می انگیزند [صلاح وقت دانسته او را
 بمنصب پنج هزاری و خطاب پادشاه نواز خان برنواخته
 سغد قلعه داری قندهار فرستاد . و بدست تاجار بشاه
 سلطان حسین پیغام داد . که افغان نمک بحرام سلوک
 نالایق بآن درگاه بعمل آورده . می باید آنچه لازمه کیفر او
 باشد زود بدان پردازند . و از کمک اینجا خاطر جمع
 دارند . شاه سلطان کیخسرو خان برادرزاده گرگین خان را
 با فوجی جانب قندهار تعیین ساخت . او آمده بمحاصره
 پرداخته از سوء تدبیر مقتول گشت . بعد ازان محمد زمان
 خان شاملو قوزچی باشی بدین کار دستوری یافت . اتفاقاً
 تا وصول بدان جا در عرض راه کاسه عمرش لبریز گردید *

(۲) نسخه [پ] بهمان آمده بود .

(مآثر الامراء) [۷۰۳] (باب الهميم)

میرویس هشت سال رائق و فائق مهمات آنجا بوده گوشه
 فنا گزید . و پس از برادرش عبد العزیز بر سرپر حکم رانی
 نشست . و بعد یک سال محمود پور میرویس با چند
 کس از حواشی او ساخته او را بقتل رسانیده رایست حکومت
 بر افراشت . و [چون در هرات هنگامه ابدالی (که
 شیعه ایست از اقوام افغان) بلند شد] عبد الله خان
 ابدالی با پسر خود اسد الله (که بهمین مطنه چنده در
 هرات عباس قای خان شاملو حاکم آنجا مقید داشت) از
 محبس گریخته با اجتماع جمعیت پرداخته اول قلعه اسفرار را
 بتصرف آوردند . و در سنه (۱۱۲۹) هزار و یک صد و
 بیست و نه هجری بادا هرات را گرفتند . و اسد الله بر
 قلعه فراه (که بتصرف غازیان بود) بغفلت قاخده متصرف
 شد . بعد از چنده محمود غازی بقصد استرداد فراه شتافته
 ما بین فراه و زمیندار (۲) با اسد الله بجنگ پیوسته قامبرده را
 بقتل رسانید * * ع *

* اسد را سگ شاه ایران درید *

(۳) تاریخ این واقعه است . ازان (که قلعه مزبور استحکام
 داشت) بقتل اسد الله اکتفا نموده بقندهار معازرت
 نمود . و آنرا از جلایل خدمات شمرده بشاه سلطان حسین

(۲) نسخه [ج] زمیندار - (۳) یعنی سده هزار و یکصد و سی و دو *

(باب المیم) [۷۰۴] (مآثر الامرا)

معروض داشت - و استدعا کرد که موکب شاهي ازان طرف جانب خراسان رکضت نماید - من هم سمت هرات میروسم - ارکان سلطنت تدلیس او را قرین صدق انکاشته محمود را به صوفی صافی ضمیر ملقب و به حسن قلی خان مخاطب گردانیدند - و قندهار بار مسلم داشته خلعت و شمشیر برای او فرستادند - محمود به بهانه تذبیه ابدالی هرات بهیستان رسید - دین ضمن کرمان شتافته نه ماه بضبط آنجا پرداخت - پستتر باستماع هنگامه بیچن سلطان لکزی ساکن فراه (که او را در قندهار نایب کرده بود - و او میدان خالی دیده با اتفاق چند کس افغانه درونی را کشته خود هم بر دست افغانان بیرونی مقتول گردید) بقندهار معارفت نمود - سال دیگر بر سر کرمان رفت - و قتل و غارت موفور نمود - مردم قلعه ناچار بقبول پیشکش تفویض قلعه برانجام کار اصفهان موقوف داشتند - محمود غازی اقبال این معنی نموده عازم اصفهان شد - به چهار فرسخی اصفهان رسیده با فوج شاهي مقابله بوقوع آمده آنها را شکست داد - تمامی توپخانه و اسباب اهل اردر بتصرف آورد - پس ازان متصل اصفهان رفته مطابق سنه (۱۱۳۴) هزار و یک صد و سی و چهار هجری شروع در محاصره نمود -

(مآثر الامراء) [۷۰۵] (باب الميم)

و کار بر مردم آنجا قسم تنگ ساخت که نوبت به اکل
میته رسید - ارکان دولت شاهي بدان شهر مصمم گردیده

یازدهم محرم سنه (۱۱۳۵) هزار و یک صد و سی و پنج
هجري شاه را پیش او برده تاج خسروي را بر سر افغان
مذکور زدند - همان وقت مردم بضبط خزاین و کارخانجات
تعیین نموده خود هم داخل شهر گشت - و خطبه و سکه
بنام خویش کردند - و بهیاره از امرای در شناس و تمام اولاد
و احفاد مغویه را از هم گذاریند - و شیراز را بتصرف آورده
قریب بدر سال در اصفهان و غیر آن لوی فرمان فرمائی
بر افراسخت - پس ازان عارضه جنون و فالج بود طاری شده
از کار باز ماند - دوازدهم شعبان سنه (۱۱۳۷) یک هزار

و یک صد و سی و هفت هجري اشرف ابن عمش از گوشه
خفا برآمده کار محمود با تمام رسانیده نوبت سلطنت بنام
خود نواخت - در عهد خود کرمان و یزد و بخارد و قم و
قزوين و طهران تا پول کربي (که سرحد عراق و خراسان
است) بقبضه اقتدار در آورد - و سال سیوم سلطنت او
ایلچی از جانب سلطان روم پیغامهایی درشمت متضمن گزاره
گزیدن از فرمانروائی دهانید - او جواب بزبان تیغ داده سر
شاه سلطان حسین را (که در اصفهان می بود) از تن جدا
ساخته نزد ایلچی فرستاد - لهذا افواج روم بمقابله او

(باب المیم) [۷۰۶] (مآثر الامرا)

آمده جنگ در داد - در آخر در میان شکست یافته بمصالحات پرداختند - پستور با نادر شاه سه بار بمقابله پرداخت - و هر بار هزیمت یافتند - آخر جانب شیراز رفت - و جا نیافته متصل قندهار (که بغیر کشتن محمود روی رفتن آنجا نداشتند) (سیده عزم بلوچستان نمود - حسین برادر محمود غازی باستماع این معنی ابراهیم نام غلام خود را با فوج نوسر از فرستاد - ابراهیم بار رسید - و اشرف بضرب تنگ ابراهیم سنه (۱۱۴۳) هزار و یک صد و چهل و دو هجری به نسیبی سرا در کرد - حسین و زبور چندی در قندهار بودند - آخر قلعه مذکور بتصرف نادر شاه در آمد *

* محمد یار خان *

پسر مبرزای بهمن یار اعتقاد خان است - آن پدری را چنین پسر شاید - بل در استغنا و بی نیازی از هم گذرانید - هیچ مناسبتی باهل درزگار نداشت - هر چند بدنیا پشت پا میزد بیشتر دست خواهش بدامنش آویخته - و هر قدر دست زد بر سینۀ دولت می کشید دست زنان رو بر آستانه او مالیدند - (اگرچه پدرش ایام زندگی را آزادانه صرف عیش و عشرت ساخته بله و لعب گذرانید) اما این در عین صحو و هوشیاری و پاس قاعده دانی و حفظ ضوابط بیش از آسودگی و فراغت اندوخت - کمتر لعبت ملازم پیشگی

(مآثر الامراء) [۷۰۷] (باب الميم)

کشید . در آغاز حال سال دوازدهم عالمگیری (که هنوز پدرش زنده بود) بمنصب چهار صدی نو سوارافراز شده بصیدیه میرزا فرخ فال عم خود [که پسر کوچک پهلوان الدوله آصف جاه است که (از پس فریبی و قتلومندی منزوی بوده) روز اعیان و جشن بازیاب سلطنت گذشته بعطیه و انعام پادشاهی ادخار جمعیت می نمود] کد خدا شد . در سال بیست و یکم بداروغگی زرگرخانه سرکار والا استیاز یافت - و پستو داروغگی قورخانه نیز ضمیمه گردید - و روانه رفتند به سپهرتوزکی عزت اندرخته بخدمت عرض مکرر نیز اختصاص گرفت - و پس ازان بداروغگی غسالخانه اعتبار افزود - اما از خوبشتن داری و فن آسانی یک ماه و در ماه پدربار نمی رفت - تا آنکه پیش منصبی ذوالفقار خان نصرت جنگ (که پسر فوجی نام بر آرزو همواره در جلدی مالش بشقیبا و تستخیر قلاع دکن اضافه ها یافته - باوصف آنکه از هم به تکرار اضافه ها بمنصب در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده) در عالم هم چشمی و هم سری نترتسک گوازا کرد - از جا در آمده استعقای نوکری نمود - و بران امرار درزید - پادشاهزاده محمد اعظم شاه حکم شد که از راه مهتمال نماید - شاهزاده هر چند گرم التغانیها بکار برون اصلا فریقت

(۲) در [مآثر عالمگیری] محمد یار روان اعتقاد خان چهار صدی نو سوارافراز شد *

(باب المیم) [۷۰۸] (مآثر الامراء)
و نمره نگشت - ر گفته فرستاد که نوکری من درین مرتبه
نیست که به میانجی گری شما اصلاح پذیرد - شاهزاده
بر آشفته در حضور کلاه بهیار کرد - پادشاه فرمود که
می خواهد که بمکان قلعه بفرستم - چون این خبر بار رسید
عرضی نمود که همه مردم را بر طرف کرده ام بیجاپور
نزدیک است اگر مکانی از مکانهای قلعه مرحمت شود رفته
محفوظ بنشینم - بموجب حکم از کلاکه بانجا رفته نشست -
و پادشاه هم متعاقب به بیجاپور آمد (چون ظاهر شد
که هیچ گونه دل نهاد نوکری نیست) برخصت دار الخلافه
مجاز گردید *

اقفاً در همان ایام پادشاهزاده محمد معظم بجانب
اکبرآباد مرخص شده بهم قافلگی ایشان روانه شد - هرگز
در راه شاهزاده با ندید - حتی که از پیش خیمه او
گذشت - بر نیامد - بشاهجهان آباد رفته بر دوستان آزادی
و استغنا مشق استقامت می نمود - چند ماهی به بیکاری
بر نیامد که بختیاری و اقبال یاری کرد - در سال چهارم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری از پیشگاه سلطنت و
جهانبانی بارسال فرمان موبه داری دار الخلافه از انتقال
علقل خان خوافی دامن مقصود بدست افتاد - و چهره مطلوبه
بنظر آمد - باضافه پانصدی پانصد سوار بر مدارج منصب

(مآثر الامراء) (۷۰۹) (باب الميم)

سه هزارمی در هزار سوار تصاعد نمود - و در سال چهل و ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و عطای نقره کوس اعتبار و افتخار نواخته فوجداری مراد آباد (که جز به نوئینان والا مرتبت تفویض نیابد) بانضمام صوبه داری مفوض گشتن - و پس از واقعه ناگزیر خلد مکان (چون بهادر شاه از پیشاور بسه منزلی دار الخلافه سید) منعم خان را (که دران وقت خطاب خان زمانی یافته بود) باستمالت خان مزبور پیش فرستاد - [اگرچه محمد یار خان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده حصن یار خان پسر خون را مع کلید قلعه و نذر مدارکباد سلطنتی همراه خان زمان فرستاد - و بایصال هی لک روپیه نقد و هشتاد لک روپیه را نقره آلات (که بجهت سرانجام لایبی گرفتند) تن در داد] اما خون باظهار بیماری خفقان در قلعه فروکش نمود - و پس از جلوس بهادر شاه (با وصف آنکه آصف الدوله آمد خان باقامت دار الخلافه مامور شد) کار نظامت و نگاهبانی قلعه بخان مشارالیه مقرر بود - (چون فوجی سلطنت بجهاندار شاه رسیده - و از لاهور عازم دار الخلافه گشت) او تا اغراباد باستقبال شتافته همان روز در نیمدت آصف الدوله را هم دید - و بحویلی

(باب المیم) [۷۱۰] (مآثر الامراء)

پیش آمده شست - ذوالفقار خان (که در آن وقت وزیر اعظم هندوستان بود) مکرر بدیدنش رفت - و نظر بر رویه او (که هیچکس در حضورش بسلاح نمی رفت) جمدهر از کمر وا کرده رفتی - (رزق) که پادشاه محمد فرخ سیر بهم عذائی فتح و ظفر داخل شاهجهان آباد شد) در نفس شهر سرسوزی ملازمت در یانته از بیرون قلعه بخانه خویش برگشت - هر چند آمد و رفت دربار نداشت اما بنام سوبه داری گاه بیگاه مقدمات جز بار رجوع می شد - و در آن هنگام (که محمد فرخ سیر از تسلط سادات بارهه بجان آمده در مدد پیش آمد امرای عالمگیری شد) خانسامانی را از انتقال تقرب خان شیرازی بابرام و سماجت بدو تکلیف نمود - بشرط عدم آمد و رفت دربار قبول نمود - کاه کَیْفَ مَا اتَّفَقَ پیش پادشاه می رفت - و هرگاه بکچه‌ری خانسامانی رفتی فرود نیامده پالکی سواره دستخط میکرده - و برای پالکی ستونها نصب کرده بودند - دیانت دار و صاحب دقت بود - بعد از فرخ سیر هر چند کاره نداشت اما جاگیرش تا آخر عمر بحال بود - در عهد خسرو زمان محمد شاه پادشاه هم در سه مرتبه بطلب باریاب پادشاهی شده - بوقت مرعوب داعی حق را لبیک اجابت گفت - غیر از حسن یار خان (که در جوانی

(مائرا الامورا) [VII] (باب الميم)

در گذشت (پسرے نداشت - صاحب خزانه و املاک بود -
و حویلی و دکاکین بسیار در دهایی داشت - مردم در وجه
کرایه آن مبالغه ها دارند *)

* میر جمله خانخانان *

(۲)
عبد الله نام مرد ملامتی بود دوران زان - کسی بزیانی خود
او نقل میکند - در ایامی (که در وطن خود بتحصیل علم
اشتغال داشت) (دوز بر سیدل تغنن با جمع بسیر باغچه
بیرون معوره رفت - ناگهان فوج اوزبک بآئین تزاری
در رسیده انتشار دران مجمع انداخت - از از دیوار باغ
فرون آمده راه هندوستان گرفت - چون زاد سفر همراه نداشت
بتصدیق کلی طی مسافت میکرد - در عهد خلد مکان (که
بدین ملک رسید) ابتدا تعلقه قضای جهانگیر نگر عرف
دهاکه مضاف صوبه بنگاله یافت - پستری قاضی باده عظیم آباد
پتله گردید - در ایامی (که محمد فرخ سیر به پتله
رسیده بر تخت نشست) او ساز موافقت با مزاج پادشاه
کوک ساخته همراهی رکاب گزید - در پس ازان (که
با جهاندار شاه جنگ نموده فیروزی نصیب شد) او
بمذنب هفت هزارمی هفت هزار سوار و خطاب میر جمله
خانخانان معظم خان بهادر مظفر جنگ سر بلندی اندوخت *

(باب المیم) [۷۱۲] (مآثر الامرا)

اگرچه بظاهر داروغگی دیوان خاص و داروغگی تآک داشت
اما بمحریمیت فرق الفرق اختصاص گرفته دستخط پادشاهی
باختیار از قرار یافت - از آنجا (که مغل عجز طبع یک
دفعه باین دولت عظمی رسیده بود) از تسلط سادات باره
(که پیش حسن خدمت خود گفته هیچک را بخاطر
نمی آوردند) بدر حمد زده از جانب آنها یک راه ساخته
به پادشاه میرسانید - و از کشته شدن ذوالفقار خان و
هدایت الله خان و دیگر مردم نام او بسیاست و غمازی
بر آمد - و این معنی باعث کشیدگی خاطر سید عبد الله
خان و حسین علی خان گشته از آمد و رفت دربار پای
کشیدند - سال دوم جلوس محمد فرخ سیر (چون نظم
دکن بامیر الامرا حسین علی خان تعلق گرفت) او برفتن
دکن راضی نمی شد - تا آنکه میر جمله بصره داری پتله
سرفراز گردیده مرخص شد - و بدانجا رسیده (چون فرج
بسیار و بیش قرار نگاه داشت) از عهد طلب بر آمدن
متعذر گشت - بنابراین سرمایه شده مخفی در پانگی
پرده دار نشسته روانه حضور گردید - در آن وقت (که در حضور
برهمنی صحبت سادات رو داده هر روز به بد مظنکی
می گذشت) پادشاه او را رو ندان - ناچار پیش سید عبدالله
خان رفته بعهز گرائید - او حمل بر تزییر نمود - و مردم

(مآثر الامراء) [۷۱۳] (باب الميم)

نگهداشتم او از عقب رسیده هنگام تقاضای طلب خود کردند - ناچار خانۀ محمد امین خان بهادر رفته پناه جست پادشاه نظر برفع فساد او بکمی منصب چشم نمائی کرده تعینات صوبۀ پنجاب ساخت - و طالب مردم او از سرکار پادشاهی دهانید - پس از دستگیر شدن آن پادشاه او پیش سادات باره آمده بخدمت مدارت کل چهره عزت بر افروخت - اما مثل سابق اعزاز و وقار نداشت - در عهد فردوس آرامگاه درگذشت - در صوبه داری پتانه از مغلان همراهی او ظلم کای بر رعایا و سکنۀ آنجا گذشت - و خود هم طریقه رحم و مروت و عاقبت اندیشی نداشت - با اینهمه در اجرای کار هرکه با او رجوع می نمود مدارت میکرد *

• مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ •

میر ابراهیم نام پسر امیر خان کابلی ست . سال چهل و هشتم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزاره چهار صد سوار علم کامیابی برافراشت - و در وقت محمد فرخ سیر بقوچداری و قاعداری ماند و مضاف صوبۀ مالوه مقرر گردیده به تذبیه و قادیب متهمردان آن زمین پرداخته نام بمردانگی بر آوردن - در اواخر عهد پادشاه هزاره [که حسین علی خان

(۲) یعنی شهید مرحوم محمد فرخ سیر پادشاه - (۳) نسخه [ج] باو -

(۴) نسخه [۱] پسر امیر خان کابل است •

(باب المیم) [۷۱۴] (مآثر الامراء)

از دکن روانه دارالخلافت شد (با آنکه او سر راه بود) بنا بر
 وفور غیرت^(۱) یا نظر برین که پادشاه را از خان مذکور
 خوش نمی دانست [بعد از تمارض ملاقات نکرد - حسین علی
 خان بعد (سیدن) بحضور او را معزول ساخت^(۲) . و برای
 دهانیدن عمل بمنصوب^(۳) ب نظام الملک آصف جاه (که در آن
 ایام ناظم مالوه بود) نوشت - آصف جاه او را معقول کرده
 از قلعه طلب داشت - و چون زی رفتن بحضور نداشت
 بقلمه داری سرورنج و غیره محالات متعلقه صوبه مالوه معین
 گردانید - و چون در همان ایام آصف جاه عزیمت دکن نمود
 نامبرده هم همراهی گزیده با جمعیت شایسته خود را شریک
 ساخت - در جنگ سید دلاور علی خان سوادری دست چپ
 بنام او بود - ترددات نمایان نموده خود را برابر هرازل
 رسانید - و اکثر راجپوتیه همراهی خصم در آنجا کشته شدند - و
 در نبرد عالم علی خان نیز مساعی جهیله بکار برده دقیقه از

(۲) در تاریخ مظفری [چون حسین علی خان بقصد دستگیر کردن محمد
 فرخ سید از دکن روانه حضور شد - و از آب نرهدا عبور شده متصل قلعه
 ماند و واقع صوبه مالوه (که مرحمت خان خلف امیر خان کلان بقلمه داری
 و فوجداری آید ضلع ماور بود) رسید - مرحمت خان بنا بر توهم نامحالی
 مزاج حسین علی خان خود را پیش او نتوانست رسانید - از آنجا که بغض
 و مدارت این حرکت در دل حسین علی خان متعمک بود و قتیکه زمانه جام
 مرافقت بگام هر دو برادر پیوسته جاگهر مرحمت خانرا ضبط نمود - (۳)
 یعنی خواجه قلی خان .

(مآثر الامرا) [۷۱۵] (باب المیم)

زد و خوردن فرو نگذاشت - و پس از فتح از امل و اضافه
به منصب پنج هزاره سوار و خطاب مرحمت خان بهادر
مغضفر جنگ و تقرر صوبه داری برهانپور از همگنان تفرق
جست - و با رازلان خاندیس بتنبیده پیش آمده تودرات نمایان
نمود - اما چون فریان ظلم کار پردازانش به آصف جاه (سید)
عرض نظم خاندیس فوجداری بگلانه با بهایی جاگیر چهارده اک
روپیه بنام او قرار یافت - او دلنهای نشده باستماع استقلال
فردوس آرامگاه و برهم خوردن مقدمه سادات باره بحضور
شافته چندت فوجداری میواب و پستر به صوبه داری پتند
همراهه مباحات اندرخت - و وقت موعود در گذشت - پسرش
بقاد الله خان (که دامان میرزا محسن برادر ابوالمذکور
خان و قدر جنگ بود) مدتها بنیابان خان مزبور حراست
آله آباد سرانجام می داد - و در هنگامه احمد خان بنگش
سوزشته تعصن از دست نداده قلعه را از تصرف افانغه
نگاهداشت . *

* موحوم مجرور محمد کاظم خان مغفور *

جد امجد بلا واسطه راقم سطور است - (چون والد
بزرگوارش میرک معین الدین امانت خان به رفته رضوان
نقل فرمود) پادشاه حق شناس قدر دان خلد مکان هر یک از
الخالف ذی ارماف و منتهمان سعادت توانان آن سقوده خصال

(باب المیم) [۷۱۶] (مآثر الامرا)

خیر مال را در خور حال به افزونی مناصب و عطای خدمات
کامیاب امالی و آمال نمود - آن نونال چمن سیادت در
دیوان شهاب باضافه منصب سرافراز شده نخست به بیوتاتی
سویه بیجاپور و بستر بفرجدارئی جالندپور سوبه خجسته بزیان
بانضمام پرگذاخت دیگر سرمایه عزت اندوخت - و دران ایام
(۲)
(که سواد بره پوری اقامت جای معسکر پادشاهی بود)
بدیوانی دارالسلطنت لاهور رخصت یافت - خانه زان شداسی
و خانه زان پوری را دران وقت طرفه روز بازار بود - گویند
(چون دران روزها خان مشارالیه به باده گساری و مهیاکشی
اعتیاد داشت) یکم از نبایر وزیر خان شاه جهانی (که
سوانح نگار دارالسلطنت بود) در افراد سوانح کشف حال
نمود - داروغه داک آنرا بجنس از نظر پادشاه گذرانید - پس
از مطالعه به ارشد خان یزنه ار (که دیوان خالصه بود)
مستفسر بیان واقع شده فرمود - که از اولاد امانت خان
امثال این امور مستغرب و مستبعد می نماید - اما نگارنده
نیز خانه زان است - بعد تاامل (با آن همه تشریح و
احتمالی که داشت) بمحض حسن ظن بحال پدرش و حقوق
نیکوخدمتی آن مرحوم بداروغه ارشاد شد - که در جواب

(۲) در [بعضی نسخه] برهم پوری - و در [مآثر عالمگیری] برهم پوری

و برهم پوری - می باشد به اسلام پوری *

(مآثر الامراء) (۷۱۷) (باب المیم)

بنویسد که هر دو خانه زان اند - نباید که خانه زان در حق
خانه زان چیزهای مستقیم و ناپسند بحضور نویسد *
و [چون شاهزاده محمد معزالدین نخستین پور پادشاهزاده
محمد معظم بهادر شاه (که رهگرای صوبه ملتان بود) دارن
شهر گردید] خان مزبور بادرک ملازمت شاهی شرف اندوز شده
بفراران عواطف و مهربانی و وفور اکرام و قدردانی اختصاص
گرفت - بدر سه روز در خور ساز محبت بهرتبه کوک گشت
و نقش توافقی چنان در سمت نشست که شاهزاده بالکاح و
اقتراح خواهان مرافقت او شد - مکرر استدعای این معنی
بحضور عرضه داشت - از پیشگاه خلافت و جهانگیری دیوانی
صوبه ملتان و تیره و ما یضاف الیهما از بهکر و سیوستان و
غیر آن ضمیمه دیوانی فرج بنام آن راستی منس تفریض
یافت - چون به ملتان شتافت از آنجا (که مزاج طرفین بدوام
تجرع و ادمان شرب آشنا بود) جنسیت علمت ضم گردید -
و اتعاد مشرب خصوصیت افزود - بمجالست بزم خاص و
محرومیت تام امتیاز اندرخت - و با این همه بدستور دیگر
عهدهای آن دولت (که محیی و ذهاب مستورات خویش را
در محل شاهی ناگزیر امارت خود می دانستند) با آن (که
یک شبانه روز شاه در باغ حویلی آن بزرگ هم با پرستاران
خاص بطریق سیر قدم فرمود) با رصف ایما محوز آن امر

(باب الهميم) [۷۱۸] (مآثر الامور)
غير مستحسن نگريدند - و در مهم بلوچ (که از کارهای
دست بسته شاهزاده بود - و حضرت خلد مکان بدان نازش
می نمود) پس ازان (که افواج آن بومی مستعمل گردیدند -
و شیراز جمعیت آن قوم از هم پاشید) شاهزاده خواست
که فوجی با یکی از مقربان بر سر مأمور و مسکن آنها
تعین کند - اکثری هر باز زدند - آن صداقت کیش بامر
دلی نعمت خویش بلا اجمال پا برکاب استعجال گشت -
آن طایفه نیک اعتقاد بمحض ادب سیادت با وجود قدرت
و توانائی چهره نداشته اسباب و امتعه بجای خود گذاشته
راه فراز سپردند - چون از نوشته شاهزاده بعرض سلطانی رسید
بافزایش منصب و خطاب خانان ناموری اندوخت - و پس
ازان [که عالمگیر پادشاه بسفر ناگزیر عالم بقا شناسی - و
شاهزاده بهمراهی پدر عالی قدر] که از بلده پیشاور بجنگ
برادر خود محمد اعظم شاه (که هر یک بمقتضای وقت
سکه و خطبه بنام خویش اراسته بود) رایت عزیمت
افراشت [در ملتان خان مشارالیه را به نیابت صوبه داری
گذاشت - و پس از عزل (چون بلاهور رسید) ازان (که
خلد منزل بدکن مترجم شده بود) بغایر در دستها
نقوانعت سفر گزید - در سه سال کما بیش دران بلده
به بیکاری گذرانید - و بی مداخله مخارج زیاد (که لازم

(مأثر الامرا) [۷۱۹] (باب العلام)

در آمدن دیناها ست (کشید - و آزانجا) که دیانت و امانت
 بهمت محیط به مرافقت ^(۲) شایبه لبت و لیس داشت
 و بیشتر ماحصل تیواش بصرف ارباب نشاط و طرب (که
 هر منفی از امانت آن مشاهیر یاب بود) در می آمد [
 دین الام زری] که از وجوه جاگیر و نقدی پسران (که
 هم منصب پادشاهی و منصب شاهی داشتند) فراهم آمده [
 بهصارف در آمد - و (چون در مقام سارهورا مضاف ^(۲)
 سرهند بهمارست پادشاهی و شاهی استسعا نمود) به قبول آباد
 موبه پنجاب و بخشگیری درم شاهزاده (که به جهاندار
 شاه ملقب شده بود) موافقت اندوخت . و بعد
 ازان (که نوبت سلطنت هندوستان به جهاندار شاه رسید)
 اگرچه به منصب چهار هزاری پایه افزای اعزاز گردید -
 اما از استغذای فطری و بے پروا مزاجی و عدم مساس
 به مرسومات زمانه سازان به پیش آمد نوآمدهای ناشناسا
 و کینه درئی کورکنش خان (که همیشه در پودا درستی
 کار شکنی ها میکرد) فتح البالی از رفاه و مکنت رو نمود -
 بلکه از رهگذر نا قدر دانی و افسرده دلی بقطع سلسله
 آمد و رفت دربار و انقطاع ^(۳) و سلام انجامید - (زری

(۲) نسخه [۱] لب و لیس - (۳) نسخه [۲] شاه دهورا و در [یعنی

(باب المیم) [۷۲۰] (مآثر الامراء)

در دارالخلافه کتب ما اتفق سر - وازی در چهار پادشاه شد -
و سوابق الطاف بر سر پرسش های تفقد آمدن آورد - و
از بے کاری و پویشان حالی تاسف و قلهف نمود - و
تعبیر و سرزنش (که بایست) بکار کوکلتاش خان رفت -
تجویز صاحب سوبگی کجرات و لاهور بمیان آمد - ازان (که
ارتشا و کار سازی را روز بازار و میر و وزیر را با داد رسد
سرور کار بود - و مزاج آن متدین واقعی ازن چیزها
پر بیگانه) چگونه در گیرد - آخر کار ناچار بقلمه داری ارک
لاهور بمذد افتاد - چند ماه نگذشت که گله دیگر شکفت -
و سریر آرائی فرخ سیر رعب افزای دور و نزدیک گشت -
نزدیک بود که بعلمک دیرین رفاقت جهاندار شاه دست زد
مذاب پادشاهی شود - پیش آگهی و اشراف قطب الملک
(که چندے در ملتان تعیین بود - و بر حقیقت حال وقوف
داشت) بفریاد رسید - بعرض رسانید که مشار الیه (چون
از اخذ رجو و هیف و میل اجتناب می ورزید) ؛ باستمزاج
شاهزاده کارها را به اختیار کوکلتاش خان وا گذاشته خود
بنام خورسند بود - لهذا آن بلیه از سر را شد - در ادھر
عهد آن پادشاه (چون اعتقاد خان فرخ شاهی بقرب و
مذاقت سلطانی اوج پیمای اعتبار گشت) بقدم اشذائی
و سابقه تعارف (که او هم جهاندار شاهی بود) دیوانی

(مآثر الامراء) [۷۲۱] (باب الميم)

ضوبه کشمير (که فن آسانان عيش گزين را گوشه ايست
 (روح افزا و فضائل سمک دلگشا) بنام آن عشرت گرا نامزد
 نمود - [چون هنگامه محتوي خان (که در احوال مير
 احمد خان ثاني^(۲) نايب ناظم آن صوبه بتفصيل رقم زده خواه
 شده) آشوب امامی آن خطه گرديد] اگرچه (زوق حالش
 در آن چار سوچه بے تميزي) که سفاین احوال اکثر متصدیان
 پادشاهي در گرداب خواري و ذلت افتاد (بگذار سلامت
 ماند کار پردازان حضور در ذیل اهل خدمات آنجا پدایه عزل
 در آوردند - پس ازان بدھلي آمده سالہ چند به بيکاري و
 بے جمعيتي گذرانیده در سنه (۱۱۳۵) و هزار یکصد و سي
 و پنج (که سن شريف او از عشره ششم فراز تر شده) (روح

بفرطوحش بفردرس برين خراميد *

پسر کلانش غفران مآب مير حسن علي والد ماجد
 محرز ادراک در آغاز بهار جواني (که از نوزده سالگي
 بر نگذشته - و هنوز نهال آرزويش بشکوفه مران نشکفته)
 در بلده لاهور سنه (۱۱۱۱) هزار و یک صد و يازده هجري
 گل زندگيش به آفت خزان اجل برگ ريز گرديد - بعد
 از پانزده روز بيست و هشتم رمضان اين نقش موهوم
 بر صفحه هستي نمود بے بود نمود - اگرچه اعمام و برخه

(۲) - ترجمه اش عنقریب مي آيد .

(باب المیم) [۷۲۲] (مآثر الامراء)

ذی ارحام این اضعف عیان در لاهور اند اما بتقریب
در خورد سایر قبار و عشایر در عین حیات جد امجد سال
(که امیر الامراء حسین علی خان بدکن نهضت فرمود)
وارد خجسته بنیان شده باقتضای آب خورد پائاب غربت
گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مکث سر مراجعت
نماند - دست از یار و دیار فشاند - و ناگزیر پابند تاهل
گشته رو به ملازم پیشگی آورد - در سنه (۱۱۴۵) هزار و
یک صد و چهل و پنج هجری از جناب نواب آصف جاه
بدیوانی صوبه بوار سرافرازی یافت - آن نسخه برهم خورده
را نوخط شیراز رونق گردانید - و آن گل بزمرد از هم
ریخته را به ابیاری سعی از سر نو بزرگ و بو آورد - حسن
قدشی و نیکوکار گزاری بر روی روز افتاده در زبان حق
ترجمان آصف جاه گذشت - که کارهای فلانی نمک دارد *

[چون دران هنگام (که والاتبار گردون وقار عالم مدار
عالمیان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دام اذباله
باقتضای وقت بسمت و کشاد دکن پیش گرفت) حسن
اتفاق نگارنده اخبار را هم بازرنگ آباد کشید] بتلثم بمناط
فیض مناط آن جوان بخت جوان همت ابواب کامرانی بر
رخ عقیدت خویش گشود - (هرگاه سابقه رأفت ایزدی
بدستیاری یکم از یا نشستگان گوشه خمبول گرآید - در روشن گو

(مآثر الامراء) [۷۲۳] (باب الحميم)

تقدیر آئینه روشناسی یکم از پشت بدیوار ماندگان گمنامی را
بر (زاید) هر آئینه مودات ظهورش شکرخانه جلوه شهود
آراید - چنانچه بے سلسله جذباتی احدی آن والا قدر
بے هنری مرا بهر بر گرفته مشام بزدگی ام را از شمامه
اطاف خاص معذبر گردانید - و بدرجه قرب و اعتبار بلا شریک
و سهم بر آردند بمصاحبت و محرمیت فوق الفوق اختصاص
بخشید *

(چون حصول هر امری در حلول وقت بود) بعد از
چندے بدیوانی دکن و نیابت دیوانی و خانه سامانی
سرکار آصفجاه متعلقه آن مملکت ممتاز فرمود - بسپاس داری
آن نطق هوا خواهی و خیر سگالی بر میان کار دانی و
کار شناسی بسته کاربند کارهای ماموره گردید - و باحیای رسوم
نیایان خویش ارتشا و پاره ستانی (که اهل درزگار حق السعی
گویان هلال تر از شیر مادر دانند) از قامور خاطر یک قلم
قلم انداز کرده حوام و نازوا تر ساخت - ظاهر است که
فرا گرفتن این ملکه رضیه بخوف و خشیت الهی بس نادر
و کم یاب - بیشتر در اختیار آن جز استرضای خاطر آقا و
مزید التفات او (که مستجاب جاه و افزایش قدر است)
منظور و متصور نیست - آن هم درین دور فاسد رجود عنقا
گرفته است - از صدیکم اگر باین صفت متحلی است در

(باب المیم) [۷۲۲] (مآثر الامراء)

ذی ارحام این اضعف آباد در لاهور اند اما بتقریب
در خورد سایر قبا و عشایر در حین حیات جد امجد سالی
(که امیر الامراء حسین علی خان بدکن نهضت فرمود)
وارد خجسته بنیان شده باقتضای آب خورد پائانه غربت
گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مکث سر مراجعت
نماند - دست از یار و دیار فشانند - و ناگزیر پابند تاهل
گشته رو به ملازم پیشگی آورد - در سنه (۱۱۶۵) هزار و
یک صد و چهل و پنج هجری از جناب نواب آصف جاه
بدیوانی صوبه برار سرافرازی یافت - آن نسخه برهم خورده
را نوظ شیرازه رونق گردانید - و آن گل پژمرده از هم
ریخته را به آبیاری سعی از سر نو برونگ و بو آورد - حسن
تمشی و نیکو کار گذاری بر روی روز افتاده بر زبان حق
ترجمان آصف جاه گذشت - که کارهای فلانی نمک دارد *

[چون دران هنگام (که والاتبار گردون وقار عالم مدار
عالمیان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دام اقباله
باقتضای وقت بسمت و کشاد دکن پیش گرفت) حسن
اتفاق نگارنده اخبار را هم باورنگ آباد کشید] بتلثم بساط
فیض مناط آن جوان بخمت جوان همت ابواب کاهرانی بر
رخ عقیدت خویش گشود - (هرگاه سابقه رأفت ایزدی
بدستباری یک از پانصد تنگان گوشه خمبول گراید - و درشن گو

(مآثر الامراء) [۷۲۳] (باب المعيم)

تقدیر انبیه (وشذاسی یکی از پشت بدیوار ماندگان گمناهی را
بر زاید) هرآئینه مودات ظهورش شکرخانه جلوه شهود
آزاید - چنانچه بی سلسله جذباتی احدی آن والا قدر
بی هنری مرا بهر بر گرفته مشام بزدگی ام را از شمامه
اطاف خاص معبر گردانید - و بدرجه قرب و اعتبار بلا شریک
و سهیم بر آورده بمصاحبت و محرمیت فوق الفوق اختصاص
بخشید *

(چون حصول هر امری در حلول وقت بود) بعد از
چند بدیوانی دکن و نیابت دیوانی و خانه سامانی
سوار آصفجاه متعنه آن مملکت ممتاز فرمود - اسپاس داری
آن نطق هوا خواهی و خیر سگالی بر میان کار دانی و
کار شذاسی بسته کاربند کارهای ماموره گردید - و با هیای رسوم
نیایان خویش ارتشا و پاره ستانی (که اهل روزگار حق السعی
گویان حلال تر از شیر مادر داند) از قامور خاطر یک قلم
قلم انداز کرده حرام و نازد تر ساخت - ظاهر اسمت که
فوا گرفتن این ملکه رضیه بخوف و خشیت الهی بس نادر
و کم یاب - بیشتر در اختیار آن جز استرضای خاطر آقا و
مزید التفات از (که مستجلب جاه و افزایش قدر است)
منظور و متصور نیست - آن هم درین دور فاسد وجود عذقا
گرفته است - از صد یکی اگر باین صفت متحلی است در

(باب الهميم) [۷۲۴] (مآثر الامراء)

ابتداءً زمان بنادانی و سفاقت منسوب است - ^(۱) الحمد لله

که اینجا غرض اخبر و فقود - چه این متبوع والا اقبال ما

(که باقیام شریف وی سرمایه سعادت می اندوزیم) ^(۲) در

عمر همت افتاب است منیر (که پرتو تربیتش عام) و

از فرط عطا سخاوت است بے نظیر (که فیض انعامش تمام) -

مگر عقل کامل کیش محض بحکم حیا کاری (که ازان چشم

درچار نشود و سر بالا ^(۳) فتواند شد) اجتناب واجب ^(۴) شمرود -

اختیار افتاد * * بیت *

* سر بالا نذواند ز خجالت کردن *

* همچو قلاب کسی را که گرفتن هنر است *

و پس ازان (که زمانه رنگ دگر ریخت - و آن گواهی

نژاد نیک اندیش بمصلحت سفیدی خرد گوشه انزوا گردید)

[چنانچه ذیل احوالش مفصلاً بدان اقسام یافته] این (هین

استخوان بجاذبۀ محبت دست از این و آن برداشته چون

سایه با شخص هم قدمی نمود - و بجرعه می شیراز کام

و دهان وقت را بهلازت می اندرد * * بیت *

* جائے کہ تخت و افسر جم میروند بدان *

* گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم *

(۲) نسخه [ج] می اندوزیم - (۳) نسخه [ج] سر بالا - (۴) نسخه

[ب] واجب شمرده اختیار افتاد *

(مآثر الامرا) [۷۲۵] (باب المیم)

روزت چاند در کنج منزلت فراغت مهیا و عافیت مستوفی
داشتم - و می گفتم * بیت *

* ما گوشه را نه بهر تنامت گرفته ایم *

* آن یوزی بگوشه خاطر رسیده است *

ناگاه فلک رشک گین بحال خویش نگذاشت - و
پا بدامن کشیدگان را سر بکوه و صخره داده از روضه عبهر
برد - اکثری را درین نقل و تحویل بازوی همت بسستی
گرفتید - و پای عزیمت بسنگ آمد - نفس چند بر فیماوردیم که
بے راهه روحی گردون امانجا از راه پیگار سراسر خسار انداخت -
(۲)

و دران روز هم بدستور هر روز با سردار مرادف فیل
(۳)
بود - (چون معامه فزونی شد و زیان کاری بهزامت متمثل
گردید) سران و سرخیلان بهحوطه (که قریب ناردنگاه
بود) در آمدند - جز فیل آن عالی نژاد (که آنهم بسر
رهگذران چار دیوار رسیده) دیگر دران عرصه نماند - ازین
تماتائی کارگاه تقدیر استفسار برفت که چه باید کرد - گفتم
غیر ازین که درین پناه جا (که بے پناهی بهتر از نیست)
خود را نشانه گوله و بان هر چهار سمت باید ساخت - و
زبانگان جان در باخت [سودی متخیل نیست - آن قوی دل
تیز فکر ازین حرف خود را بمیدان کشین - و دید که

(۲) نسخه [ج] سراسر خار - (۳) چنانکه در صفحه ۱۸ از جزو اول ذکر یافته *

(باب المیم) [۷۶۳] (مآثر الامرا)

فیل نشینان مقابل او را تذهبا دیده جلوریز اند - از
 زان مردی یکه و تذهبا فیل خود را بهمان سمت تیز راند -
 آنها بمشاهدت این حالت لب بآفرین و تحسین گشوده دست
 از آریز و ستیز باز داشتند - و حلقه وار در میان گرفته بدان
 هیأت بجانب آصف جاه پی سپر گشتند - قدمی چند
 باقی بود که برخی ناموس پرستان شمشیرها آخته ازان محوطه
 برآمده برق آسا خود را رسانیدند - ^(۲) چون وقت از دست رفته
 (هر چند آن دلارز پُردل و محرر اوراق بدرشتی ممانعتها
 نمود) جز ایحاش طرف ثانی هیچ نیفزود - ناچار بمقتضای
 حزم و احتیاط ازان سو دست و بازو به تیر باران برگشاده
 همانجا باز داشتند - از نیرنگی تقدیر در جنگ سالم مانده
 در صلح زخمی بوداشتیم - ناگاه دران شورش بی تمیزی ارباشه
 چند تیغها علم کرده بهمین رو آوردند - و حمله میکردند - با آواز
 عمدت (که چرا خویشتن را بکشتن میدهی) متذبه گشته
 خون را از فیل برتافت - چون حفظ آبی وقایه بود بجانب
 حلقه فیلان (که دم و خرطوم باهم پیوسته بود) افتاد - معاً
 عمدت دیگر بهواداری آن سامی مرتبت را نیز بر فیل خون
 گرفته از آشوبگاه بر آردن - و شعله بلند شده فرور نشست -

(۲) نسخه [ب] رفته بود - (۳) و او حرز الله خان نیرنگ سعد الله خان

است که در صفحه ۱۹ از جزو اول مذکور شده *

(مآثر الامراء) [۷۲۷] (باب الميم)

در آن آوازي و محرومي آشنائي دوچار شده بخانه متهور
خان مرحوم (که احوالش نگاشته خاهه شد) رهنموني کرد -
هرچند از وقوع اين حرکت غير مرضي بعقوبت ها شايان تر
بوديم ليکن حلم آصف جاهي (که آيه ايست از آيات
الهي) در کتاب گاه پاداش بسلب منصب و جاگير اکتفا
(۲)
فرموده بر ما چند کس بضبط خانه نيز افزودند *

اگرچه در عالم وهم و خيال مهالك بسيار بود اما
لله الشکر همزون گوشه عزلت که نا شنيدني ها بگوش
نخورد و نا دیدني ها بنظر در نيايد * * بيت *
* ای گوشه عزلت ز تو آب رخم افزود *
* نشناسم اگر قدر تو در بدر افتد *

همين عزلت است که باعث تالیف اين نسخه شده -
(۳)
و اشاره در ديباچه بدان رفته - تا لطيفه غيبي در نمايندگان -
و فضل لایبي رخ گشايد - و شغله دلخواه بدست افتد -
بدین مشغله دلکش در رفع بیکاری ميکوشم - پيداست که
کمپتره نويسي و لاطايل کوفتي بيش نيست - چون طبيعت را
از آفت تعطيل صيانمت نموده و از هجوم افکار رديئه باطله
باز داشته مقيد وقت افاده چه توان کرد که بطالت

(۲) نسخه [ج] اکتفا فرمودند و بر ما الخ - (۳) چنانکه در صفحه ۱۹ از
جزو اول گذشته *

(باب المیم) [۷۲۸] (مآثر الامرا)

و عطائین بامداد کشید - شش سال قریب باختتام (سید) *

* بیت *

* خه یازده سنج تهمت عیش زهیده ایم *

(۲)

* می این قدر نبود که زنج خمار ماند *

اگرچه چغده بدولت آن از کشاکش روزگار زود گسل

پوشکن به امن آباد جمعیت آزیده * * بیت *

* هرکه در کار است کردن میزند بر یکدگر *

* وقت آن آمد که بیکاری بکار آید مرا *

باز هم از اقتضای مزاج عنصری [که انشراح او بچندش

باز بسته اند (که هر قدر حرکت فزون تر آثار فراوان تر) -

آب بآن لطافت از دیوایستادگی کثافت پذیرد - دل تا

کی بستوه نیاید [سر اظهار نداریم * * بیت *

* ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست *

* از ما خطه بهر خموشی گرفته اند *

چون دنیا را به امید خورده اند در آرزو عیب نیصمت *

* مصرع *

* شاید شب ماهم سحره داشته باشد *

نعم عصره میان در یسر واقع شده - و سیاهی لیل را

(۲)

سپیده ماه صبح در بی است * * بیت *

(۲) نسخه [ج] آن قدر - (۳) نسخه [ب] سپیده دم صبح *

(مآثر الامراء) (۷۲۹) (باب الميم)

* نقاب چهره اميد باشد گرد نوميدمي *

* غبار ديده يعقوب آخر توقيما گردد *

خداوندنا حوصله مباشرت اسباب نيست . و بے اسباب
 هيچ كار را فتح باب ني . اندك كار اين بيچاره را از
 دايره اسباب بيرون نه . و اگر بے سبب نكزي سبب را
 پر ما اسان كن . و ما را بما مگذار . و آنچه تو مستحق انبي
 پيش آر . الهي هرچه از ما بتو رسيد اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ . و هرچه
 از تو بما رسيد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ . اللّٰهُمَّ كَمَا اَنْعَمْتَ فِزِدْ . و كَمَا
زِدْت فَادِمْ . و كَمَا اَدَمَمْتَ فَبَارِكْ . بِحَقِّ الْحَقِّ وَاَهْلِهِ وَاَصْلِهِ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ *

• مبارز خان عماد الملک •

خواجه محمد نام در آران سبا و طفلي بهمراهي والده
 ماجده از مواد و موطن خویش بلخ رهگرای هندوستان
 گردیده (چون بگجرات پنجاب منزل گزید) او را بخدمت
 شاه دوائه مشهور (که درویش صاحب تصرف بوده - و
 سکنه پنجاب را عموماً بدو اعتماد است) بردند . آن
 بزرگوار مؤده رسان دولت و اقبال آن نونهال گشته بارچه
 از ملبوس درویشانه خود بار بخشید - و پس ازان (که
 یا بصن شد و تمییز گذاشت) جولانی عومه تلاش روزگار
(۲)

(۲) نسخه [ب] فلم الباب - (۳) نسخه [ا] جولانی لاش مرمه روزگار

(باب المیم) [۷۳۰] (مآثر الامراء)

گردیده در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علی (که با کم منصبی جای بسیار در مزاج پادشاهی داشت) پیوست - میرزا کاغذهای دستخطی خود را حواله از میکرد و کارها ازو میگرفت - تا آنکه به شیرازه بندی القات میرزا نسخه احوالش بجمعیت گرائید - و بمنصب پادشاهی سرفرازی یافته چندی به پیشدستی بخشگیری سپوم مامور شد - پس ازان به نیابت سردار خان کوتوال نامه و شهرت اندوخت - در همان هنگام مبدی عنایت الله خان (که از اکابر کشمیر است) بعقد ازدواج خویش در آرد - چارچمن حالش طرارت دیگر گرفت - و جویدار دولتش شاناهی تازه یافت - بافرزندی منصب چهارم اعزاز افروخته بتفویض بخشگیری سرکار پادشاهزاده محمد کام بخش فرق اعتبار بوافراخت - در ایام محاربه قلعه پرناله با فوج شاهزاده میر مورچال بوده - پس ازان بفرجداری سنگمیز (که محال خالصه مقرری خجسته بنیان بوده) نامزد شد - در آزای حسن تردد و کردانی بخطاب امانت خان تحصیل ناموری نمود - و در سال چهل و هفتم فرجداری بیضاپور (که بیصمت و چهار گروهی ارزنگ آباد است) فدیغه شده بعطای فیل کامیابی افزود - و در عهد خلد منزل بمتصدیگری و

(۲) نسخه [ج] پیشدستی و بخشگیری - (۳) نسخه [ج] سنگمیز .

(مائر الامور) [۷۳۱] (باب العیم)

فرج‌داری بندر مبارک سورت ممتاز گشته عدان عزیمت
بجانب مقصود منعطف ساخت *

(چون خان فیروز جنگ ناظم صوبه گجرات بسفر
دارالقرار بنه بر بست) خان مزبور برسم یلغار خود را
به احمد آباد رسانیده بضبط خزانه و کارخانجات از پرداخته
حفاظت و حراست آن الکه وسیع وجه همت گردانید - از
پیشگاه خلافت و جهانگیری بافزایش منصب و صاحب صوبگی
گجرات پایه افزای امارت گردیده کله گوشه مباحثات هر ارج
افتخار رسانید - (چون نوبت فرمانروایی بجهان دار شاه
رسید) آن صوبه به سر بلند خان قرار یافته بوسیله کولکناش
خان خانجهان نظام ولایت مالوه بعدد خان مذکور مفوض
شد . پس از وصول بارچین (که حاکم نشین آن صوبه
است) با رتن سنگه چندرات زمیندار نام پوره [که در عهد
عالمگیری بر سر رطن معامان شده باسلام خان مخاطب گشته -
درین ولا بذابو رهن و سستی سلطنت خیال سوری و سرداری
بدمانغ بی مغز خود راه داده و اندوه فراهم آورده بتصرف
محالات پادشاهی دست تجبر افراشته بود] اگرچه مشهور
این است که ذوالفقار خان بذابو نفاق (که با کولکناش
خان داشت) بوجه اشاره نمود که خلل انداز عمل خان

(۲) نسخه [ج] آن الکه وسیع وجه همت خویش گردانید *

(باب المیم) [۷۳۲] (مآثر الامور)

مذکور شود - تا بدنامی این بد نقشی بحال مربی او عاید
گردد [نخست پیام های صلاح آمیز بر گزارن - ضعیف الاسلام
شدید العذاب از فرط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده
در مخالفت استبداد نمود - و دایر خان در هیله را (که
از مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود) با فوج بسیار بر
قصبه سارنگپور فرستاده عبدالرحیم بیگ تهاذه دار آن جا را
برداشت - و جمعی کثیر را ماسور و مقتول ساخت - خان
شهامت نشان از حمیت رسا و غیرت بجا زیاده برین تاب
ستم شریکی آن جهالت کیش نیاورده با جمعی (که همگی بسه
هزار سوار نامبرند) بعزیمت رزم و پیگار بگام سوخت ره سپر
گرفته در حوالی آن قصبه (که بیست و سه گروهی
اوجین است) یسال بر آراسته آماده جدال گشت - آن
ادبار پزده با بیست هزار سوار [که اکثر افغانان نامی بودند
مثل دوست محمد در هیله (که هنوز رگ و ریشه زمینداری
دران مرزبوم ندرانیده) با سه چهار هزار سوار نوکری میکرد]
میدان جلالت را بپای جرات پیمونه هر سه طرف خان
مذکور را به فوج فرو گرفت - تا زنده دستگیر نماید - پس
از انداختن بان و تفنگ (که آتش افروز رزم و جنگ
است) نیران قتال اشتعال یافت - و کار کشش و کوشش

(۲) نسخه [ج] آن ضعیف الاسلام الخ - (۳) نسخه [ب] مبرسود .

(مائوالامرا) [۷۳۳] (باب المیم)

بالا گرفت - درین اثنا نسیم از مهب عذایت ایزدی وزید -
و شاهد ظفر جاوه نمود - بعد از فتح شخصه راجه را
در معرکه افتاده دید - سرش بریده آوردن - ظاهر شد
(که هنوز زرد خورد گرمی داشت) که در سلک توپ خانه
گولگه دهکله بدر رسیده از پا درآمد - خان اقبال نشان
گرانبار غذایم گشته بهم عذایی نصرت خواست که بذهب و غارت
رام پوره وطن آن شقی توجه گمارد - زنش بضعیف نالی
درآمده از ارسال پیشکش ازان عزیمت باز داشت - جهاندار
شاه بازسال فراهین تحسین و عطای خطاب شہامت خان
مشمول عواطف بیکران گردانید *

در آغاز فرمانروائی محمد فرخ سیر بار دیگر صوبه داری
کجرات نامزد او شد - در هفته از حکمرانی او منقضي
نگشته بود که ایالت آنجا به دادن خان پنی^(۴) اختصاص
گرفت - و خان مذکور بخطاب مبارز خان و تقرر صوبه داری
حیدرآباد درجه امتیاز پیموده (خس عزیمت بجانب مقصود
راند - دوازده سال کما بیش دران مملکت طولانی وسیع
به مفسد گزائی و مطیع نوازی گذرانید - سرکشان گردن تاب را
از پا در آورد و ریاضی مانگذار را باستمالت ر دلاسا بذواخت -
از قطره و پویه همه نمی آسود - و پیوسته ازین سو تا آن سر

(۲) نسخه [ب] دارد خان پنی - و در [بعضی نسخه] پنی *

(باب المیم) [۷۲۴] (مآثر الامراء)

ولایت سایر و دایر می بود - اگرچه زیاده بر سه هزار سوار نگاه نمی داشت اما فوجهای گران مرهته را باویز و ستیز نمایان آزارگ داشت فرار می ساخت - یکم از اشقیاء (هرگاه بصره را قدم گذاشت) سرچنگ مستوفی خورد - و هر مرتبه (که از اردگ دست انداز آن دیار نمود) ضرب دست او دیده بتنگ یا جان بدر برد *

دزان هنگام (که امیر الامراء حسین علی خان ناظم دکن شده آمد) خان مزبور باهنج ملاقات به خجسته بنیان رسید - امیر الامراء پس از آن (که شخصیت او دریافت) پاندازگ قدر و منزلتش ساوک پهن دیده نموده مقضی الموام بتعلقه مرخص گردید - و چون اصف جاه کمر در لک خواهی خسرو زمان محمد شاه پادشاه بر میان عقیدت بسته از مالوه بدکن افتراض نمود (از انجا) که خان مشارالیه بمراسلات زبان مرافقت داده بود) از حیدرآباد روانه شد - بعد از آن (که اصف جاه از جنگ مخالفان را پرداخته باورنگ آبان اقامت داشت) (سیده بملاقات چهره مزید اخلاص افروخت - و از طرفین تجدید موافقت یکهچستی باتفاق بمیان آمده بتجوز منصب هفت هزاره هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک لوی شادکامی افراخت - فصا را درین اثنا سادات) که از

(۲) نسخه [ج] بر افروخت *

(آثار الامرا) [۷۳۵] (باب المیم)

بیم کین توی آنها شبیه نمی غزودند (۲) بروز خود نشسته راه
 ناکامی سپردند - و خلشها بالکلیه مرتفع گشت - خان مزبور
 تمهید شادی پسرما برانگیخت - و جشن طوی و سور
 بر آراست - در آن ایام آصف جاه رفتن حضور بخود تصمیم
 فرمود - با آن (که مواید آن خان دور بین نیک اندیش
 نبود - و ممانعت ها نمود) اتفاقاً بکتل فردا پور رسیده
 برخی رجوع افامت دکن (جهان پیدا کرده برگشت - و در
 تصویر ای خان مبارزت نشان نامه نوشت - و این بیت
 معنون ساخت *

* بیت *

* آنچه در آئینه جوان بیند *

* پیر در خشت کهنه آن بیند *

(۳)
 پس ازان بمشورت و کنگش یک دیگر آصف جاه فتح
 جنگ بجانب ادونی (و اردن - از سران و افغانان جاوهی
) که از دیرباز خلیع العذار گذرانیده زرها اندرختند (پیشکش
 معند به در خواست - آن خان مزاج شناس روزگار نخستین
 بتعلقه خود شرافت ازانجا (که بایسته بجمعیت و ملامت
 رسیده) بم افزا می شد) با معدود آمده ملحق گردید -
 چون صرفه خویش ندید [که مردان آن طرف دستمال

(۴) نسخه [ب] نمی غزود - (۳) نسخه [ج] پس ازان (که
 بمشورت) از سران الخ *

(باب المیم) [۷۳۶] (مآثر الامراء)

تکم شده هرچه گویند بتن بردارند (چه خود از همان
 آبشخور آب می خورد) با هم یکتائی ورزید^(۲) - آنچه مظم
 نظر فتح جنگ بود صد یک آن بظهور نیامد . (اگرچه
 بمقتضای وقت بظاهر ناخوشی بروز نکرد - و کرد شکافته
 نشد) اما باطن ها غبار آلود گشت - ازان هنگام اد و دیگر
 حکام جنوبی مطلقاً دل از بازپرس برداشته محال سیکاکول^(۳)
 (که خالصه بود - و دست بر داشته گاهی ازان داخل خزانه
 میکرد) با دیگر محالات آن صوبه بطریق تملک متصرف
 گشت - و چون نواب فتح جنگ بحضور شتافته مسند آرای
 وزارت گردید هنگام پذیرائی بمناسب اد و پسران و همراهانش
 کمی و نقصان بعمل آورده بازخواست زر خالصه نیز بویکیش
 نموده کارش زبانی کرد - و ذخیره خاطر بیرون انداخت -
 و هرگاه تجویز نظم کابل بمیان آمد بطل سبحانی عرض کرد
 که برای این کار به از مبارز خان دیگر نیست - در پرده
 دوستی میخواست کارش بسازد - و پس ازان (که عوض
 دکن مالوه و گجرات ضمیمه وزارت بآصف جاه مقرر شد)
 ازین (که بیگانه صوبه دار شود - بهتر است که مبارز خان
 باشد - فیما بین حقوق اخلاص در نهایت متحقق است)^(۴)

(۲) نسخه [ب] ورزیده - (۳) نسخه [ج] سیکاکول - و در نسخه [ب]

سیکاکول - (۴) نسخه [ج] که فها یون *

(مآثر الامراء) [۷۳۷] (باب الميم)

به پادشاه هم عرض نمود . و مشار اليه را هم بتكرار
نوشت و خواند بدين يله آردن . اما درين ضمن عنايت الله
خان خسروش (كه در حضور خان سامان و نايب وزارت
بود) باشاره خاقان زمان او را باغ سبز نموده تطميع
زياد كرد . و درغن قاز مالیده امیدواربها داد . خان مزبور
باوصف پي بر كردگي و كهنه تجربيگي از جا در آمده ب
آن (كه استصواب نواب فتح جنگ درمیان باشد)
از روی فدريت و نمك خوارگي انقياد اوامر بادشاهي را
بضون مصمم گردانيد . در محاصره گذهي بهولچري (كه نزديك
مچهلي بندر است . و ابا رار زميندار مفسد پيشه آنجا
متحصن گشته در جنگ و بيگار دان دليري و دلوري ميداد)
شش هفت ماه گذرانیده بود كه فرمان صوبه داري دكن
رسيد . خان مزبور چندان ديگر صرف اوقات بران قلعه
نموده بمصالحه آنرا گرفته علم معارفت بحيدر آباد افراخت .
چون افغانان جنوبي درين امر نيز سلحه جنبان بودند
بهادر خان پني فوجدار كرنول و ابوالفتح پسر عبد النبي
خان فوجدار كرنه و عبد المجيد خان نبيرو دلير خان و
متبذای او علي خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار

(۲) نسخه [ج] بهولچري و در [بعض نسخه] بهولچري . و در [بعض

جا] بهولچري و بهولچري هم آمده . (۳) نسخه [ج] كرنه .

(باب المیم) [۷۳۸۰] (مآثر الامراء)

کرنائک غالب خان پسر امیر ابوطالب بدخشی با فوج
شایسته رفیق گشته در عین برشکال از متصل ناندیر عبور
آب گنگ کوتمین نموده در سواد ارندهبه (که پرگنه ایست
از سرکار باسم بالا کهات برار) خواست موسم باران بگذرانند -
درین ایام نواب فتح جنگ آصف جاه (که بنابر ناسازی
مردم حضور بتقریب شکار بر آمده بود) باستماع انتشار
مرهته در مالوه از منزل سورون^(۲) گذار گنگ بهاگیرتی روانه
آن صوب گردید - پس از اخراج اشقیا از قریب ارجین
برگشته به پرگنه سورون (که متصل سورونج است) سیده بود
که خط محمد عنایت خان بهادر از خجسته بنیاد در (سید -
[که باغرای مردم دور انداز حضور و تحریک افغانان جنوبی
مبارز خان صوبه داری دکن قبول کرده بوصول فرمان عازم این
طرف است - و از فحوی مشورت اینها چنان مستفاد
می شود که بعد از دخل صوبه داری با عساکر دکن متوجه
مالوه شود - و جمعی از حضور هم تعیین کردند] با خدام
تکالیف ما لایطاق درمیان آرند - که هم سر پیچیدن متعذر
و هم گردن نهادن متعسر باشد - در همین اندیشه خط رکیل
مبارز خان بدست افتاده (آنچه زبانی عنایت الله خان

(۲) نسخه [ب] سورون - و در [بعضی نسخه] سورون - (۳) نسخه (ج)

(بأثر الامراء) (۷۳۹) (باب الميم)
نوشتۀ (مقبوضي مضمون مرفوم محمد عنايت خان بوده لامحاله
موهوم مجزوم آمد - عطف عنان بجانب دکن نمود - و
بپای استعمال ده سپر گشته در شهر ذي قعدة سال ششم
محمد شاهي داخل خجسته بنیاد گشت - و بر سبيل
اتمام حجت نخست مواعظ و تحذير از سفک دماء مهلمين
برنوشت - خان شهابت منش (هر چند که کار کيف ما انفق
بدین مرتبه رسیده بود) دل بای دادن و برگشتن شایان
سري و سرداری خود (که از مبارز پیشگان روزگار بود)
ندیده (خصوص در عالم نوکوي این خام خیالیها که در خور
نام و زبندۀ شانش باشد) سر از مواعظ غرض آلود بپچید -
و مستعد (زم و پیگار گردید - آصف جاه نیز باتفاق باجي
را و غیره مرهقه با شش هزار سوار استقبال نموده) چون
به پرکنۀ چارتهاله رسید (خان قضا گرفته اجل رسیده با فرط
جلادت و کثرت تجربه بگفته جمع غلط بین بارادۀ ظفرنگر
(که آلتغای بهادر خان است و آبادی افغانان) باندیشۀ
آن که (بایاغار و شبگیر بدان فصبه رسیده دم آسایش
نگرفت - و یکسر به اورنگ آباد شتافت) از دو حال
خالی نیست - مخالف اگر از راه اضطراب تعاقب سر
می کند توپخانه (که نازش اود به پشت گرمی است)
نمی رسد - جنگ دلخواه ماست - و اگر توپخانه را نگذاشت

(باب الميم) [۷۴۰] (مآثر الامرا)

بدیر خواهد رسید - تا آن وقت قبایل و خزانه سردار و
 زه و زان مردم فوج با شهر (که پای تخت است) بدست
 آورده آماده نبود می شویم - از آب پورنا (که فرود آمده
 بمقابل ده دوازده کره‌ی (سیده بود) برگشته باز غبیره نمود -
 بدانست که انحراف از حریف در برور در هندوستان در
 نقد فرار بر خویش بستان و شهره غلبه بخصم (را داشتن است -
 فی الواقعه و حرر این سطور همراه آصف جاه بود - همان روز
 تعب و مهابتش از دلها پاک رفت - و احتمال فتح او
 (که یقینی اکثر بود) مرجوح گشت - بل بیم زندگی
 و گریختن خاطر نشین که در مه گردید - نذر مبارک باد از
 نظر سردار گذشت - موزون طبعان تاریخ ها فکر کردند -
 شخصه تاریخ غریب بهندی یافته منظوم نموده * ع *

۱۱۳۶

* درگیا مبارز خان *

ماده آن تاریخ است - بالجملة هنگام عبور برخی پیش قدمان
 یزک و کار طلبان فرادلی طرف فتح جنگ در رسیده دستبرد
 سترگ نمودند - داروغه توپخانه از با جمعی از پا در آمد - آنها
 بدان بحد نغموده بالختی از مرهته به برگی گری و فزاقی
 در آمده حریف را از یلغار برداشته قطع در قدم راه بدشواری
 (۳)

(۴) چنانکه در جزو اول صفحه ۲۱ مذکور شده - (۳) نسخه [ج]

برداشتند - و قطع الخ *